

سفر دریایی با دن کیشوت

توماس مان

ترجمه

محمود حدادی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۸

فهرست

یادداشت مترجم / ۱

هاینریش هاینه از کتاب مکتب رمانتیسزم / ۵

توماس مان، سفر دریایی بادن کیشوت / ۹

در شرح شخصیت فیلیپ دوم / ۱۰۳

یادداشت مترجم

دفتر حاضر یادداشت‌های توماس مان است از مشاهدات اولین سفر او به امریکا، سفری دریایی و از مبدأ اروپا ده‌روزه که فرصتش داد طی راه درضمن در رمان دن کیشوت گشت و گذار کند و به اندیشه در باب این کتاب جهانی سروانتس پردازد.

این دفتر را باید جزو اولین اسناد ادبیات آلمانی در دوران هجرت دانست، زیرا نوشته‌ی سال ۱۹۳۴ است. سالی پیش از آن، یعنی در ۱۹۳۳، هیتلر رایشتاگ، مجلس نمایندگان آلمان را به آتش کشیده بود، این کار را به مخالفان خود نسبت داده بود و به این بهانه در آلمان – برای حزب نازی – دیکتاتوری مطلق برپا کرده بود. در پی این واقعه بزرگ‌ترین مهاجرت روشنفکران، دانشمندان، حقوق‌دانان، هنرمندان و پزشکان در تاریخ بشری رخ داد. بسیاری از اینان باید که یک‌شبه جان خود را برمی‌داشتند و از هر مرز وطن می‌گریختند. چند تنی که درجا نجنبیدند، به اردوگاه‌های مرگ گسیل شدند. اربش

موزام و کارل اُزیتسکی از جمله نامداران این قربانیان بودند. در این میان رنج فراری آسیمه بر توماس مان تحمیل نشد. او در این روزها در سفری دانشگاهی در سوئیس به سر می‌برد. بنابراین، و نظر به مخالفت آشکاری که با رژیم نازی داشت، آشنایانش، قاطع، هشدارش دادند که دیگر به آلمان برنگردد. پس نخست را در کوشناخت، دهکده‌ای در نزدیکی شهر زوریخ منزل گرفت، منزلی موقتی.

در این زمان از رمان چهارجلدی او، یوسف و برادرانش، جلد اول انتشار یافته بود، به انگلیسی هم ترجمه شده و به بازار آمده بود. پس اینک ناشر امریکایی آثار او، آلفرد کنوئیف، به این مناسبت او را برای سلسله‌ای سخنرانی به امریکا دعوت کرد.

چنین بود که وی به اتفاق همسرش از مقصد پاریس به بولونی رفت و از آنجا، در هجدهم ماه بهاری مه به کشتی اطلس‌نورد فولندام درآمد و در صبح روز بیست‌ونهم به نیویورک رسید.

ظاهراً در روزهای این سفر خود او دندان‌درد داشته است و همسرش هم زکامی سخت. وانگهی یک جاشوی جوان هم در عرشه می‌میرد. اما از این مسائل شخصی‌تر بازتابی در این یادداشت‌ها نیامده است و لحن کلام در آنها هنوز چندان تلخ نیست. تا فاجعه جنگ جهانی دوم و بروز توحش بی‌مهاری حکومت نازی‌ها هنوز چهار سالی مانده است. از این‌رو موضوعات روز، باوجود رنگ دلگیرشان، صرفاً با ملایمت و حزنی اندک در این صفحات مطرح می‌شوند، غیرمستقیم، ولی با وضوحی کافی. از آن جمله است مسئله مهاجرت خود او، یهودی‌های فراری همسفر، زبان خشونت‌بار صاحب‌منصبان نوین برلین... و متن در همه این احوال، به‌هوش و پیگیر، جانب توازن را نگاه می‌دارد، توازنی

دلنشین در بیان مشاهده‌های شخصی نویسنده و مذاقه در مضامین دن کیشوت به‌عنوان سهمی که فرهنگ اسپانیا به نهضت رنسانس ادا کرده است.

به‌جز توماس مان، هاینریش هاینه، دیگر نویسنده برجسته آلمانی هم قرن پیش از او در لطایف رمان دن کیشوت باریک‌اندیشی‌هایی کرده است.

توضیح آنکه هاینه به‌جهت آنکه نویسنده‌ای بود با اندیشه‌های سوسیالیستی و تعهد اجتماعی، در کشور خود، آلمان با پیگرد پلیسی روبه‌رو بود و بیش از دو دهه از عمر خود را به تبعید در فرانسه گذراند. این اقامت طولانی در فرانسه انگیزه‌اش بخشید ادبیات را رسانه تفاهم میان هموطنان خود و ملت فرانسه قرار دهد. از این‌رو در معرفی نویسندگان آلمانی روزگار خود به‌فرانسویان، کتابی تذکره‌مانند نوشت با عنوان مکتب رهاستیک. ازجمله نویسندگانی که وی در این کتاب از آنها نام می‌برد، لودویک تیک است، نویسنده و افسانه‌پرداز همروزگار او و درضمن مترجم سرشناس دن کیشوت به‌آلمانی، هم او که ترجمه‌اش مبنای مطالعه توماس مان هنگام سفر بر سراقیانوس بوده است.

رمان دن کیشوت از همان آغاز انتشار جلد اول توفیقی چشمگیر داشت و خیلی زود به زبان‌های اروپایی ترجمه شد. (جلد اول، حتی چنان استقبالی می‌بیند که دو-سه نویسنده گرسنه‌شکم با تقلیدی سرسری و سطحی، زودتر از خود سروانتس جلد دومی قلابی برای آن راهی بازار می‌کنند تا از قبل محبوبیت آن برای خود نانی به‌تنور بچسبانند. توماس مان از دید سروانتس به‌تلخی این تجربه نیز در این دفتر اشاره می‌کند.) باری، جایگاه جهانی دن کیشوت باعث

می‌شود هاینه به تجلیل از لودویک تیک، خاصه به دلیل ترجمه‌اش از این کتاب پردازد و از شخصیت‌های دوگانه آن - دن کیشوت و سانچوپانزا - تحلیلی کوتاه اما بسیار عمق‌نگر ارائه دهد.

تحلیل هاینه در سرآغاز این دفتر آمده است.

اما از دیدگاهی دیگر - در شرح مناسبات تاریخی و سیاسی‌ای که بر اجتماع روزگار سروانتس سایه می‌انداخت - این بار مقاله‌ای بلندتر، البته در پایان کتاب پیوست شده است.

هایریش هاینه

از کتاب مکتب رمانتیسیم

... به جز گوته، این سروانتس است که آقای لودویک تیک سرمشق خود قرارش داده است. طنز شوخ طبعانه، یا که بگوییم شوخ طبعی طنزآمیز این دو نویسنده مدرن عطر خود را در داستان‌های تیک هم می‌پراکند. طنز و شوخی در آثار تیک چنان با هم عجین‌اند که به‌گمان یکی می‌آیند، و این شیوه در آلمان استقبالی گرم می‌بیند. دوستداران گوته آن را یکی از ویژگی‌های عالی استاد خود می‌خوانند. این درون‌مایه در ادبیات امروز آلمانی جایگاهی درخور دارد، اما صرفاً نشانی از نبود آزادی سیاسی در جامعه ماست. و همچنان که سروانتس در زمان فرمانفرمایی دستگاه تفتیش عقاید ناچار باید به طنز پناه می‌برد، تا که گزک به‌دست کارگزاران این دستگاه مقدس ندهد، گوته هم از راه طنزی شوخی‌آمیز سخنی را می‌گفت که در مقام وزیر و مرد درباری به بیان صریح آن جرأت نمی‌یافت. گوته هرگز واقعیت‌ها را پنهان نمی‌کرد. بل آنجا که دستش

در بیانی رک بسته بود، رخت طنز و شوخی به حقایق می پوشاند. نویسندگانی که از سلطهٔ سانسور و خشونت عقیدتی رنج می برند و با این حال همچنان از عهدهٔ انکار عقاید کهنه سینهٔ خود برمی آیند، به طنز و شوخی وابسته ترند، زیرا این شیوه تنها راهی است که همچنان برای صداقت باقی می ماند. چه، در این تظاهر، این پیرایه شوخ طبعی، صداقت بروزی از همیشه دلنشین تر می یابد...

اینک و در این مقام لازم می دانم از دو کار جناب تیک ستایش کنم، دو کار که از سپاس خوانندگان آلمانی برخوردار شده است. کار نخست او ترجمهٔ ردیفی از نمایشنامه های انگلیسی پیشاشکسپیری است و دیگر ترجمهٔ دن کیشوت، و آقای تیک در این کار دوم توفیقی تمام یافته است. هیچ کس والایی جنون آمیز این نجیب زادهٔ هوشمند را به خوبی جناب تیک درک نکرده و لطایف این شهسوار اهل مانس را چنین منطبق با اصل اسپانیایی آن به آلمانی درنیآورده است.

جالب آنکه درست مکتب رمانتیک بازپرداختی چنین خوب از متنی به دست داده است که هر سطرش به سخره گرفتن جنون خود این مکتب است. چه، رمانتیسیم هم به همان جنون مبتلا بود که دن کیشوت شریف را در راه همهٔ خرابکاری هایش بر سر شوق می آورد. آخر رمانتیک ها هم می خواستند دوران شهسواری قرون وسطا را از نو برگردانند و گذشته ای مرده و منسوخ را دوباره احیاء کنند. مگر اینکه بگوییم میگوئیل دُ سروانتس ساوِذرا خواسته است با قصهٔ پهلوان جنون زده اش دیگر شهسواران را هم به سخره بگیرد، یعنی تمامی آن انسان ها را که در راه این یا آن آرمان می جنگند و رنج می برند. آیا وی به راستی بر آن بوده است در قالب شهسوار دراز اما نحیف خود از هر آن شوق آرمان گرایانه، و در قالب مهتر

توماس مان

سفر دریایی با دن کیشوت

نوزدهم ماه مه ۱۹۳۴

با خودمان فکر کردیم در این فاصله در قسمت بار لیوانی ورموت می‌نوشیم. پس حوصله نشان دادیم و در انتظار حرکت کشتی، همین کار را هم کردیم. این دفتر یادداشت و یکی از چهار جلد نارنجی‌رنگ و چرمی دن کیشوت را که همراه من در این سفر است، از کیفم بیرون آورده‌ام. برای چیدن دیگر اسباب‌ها عجله لازم نیست. تا رسیدن به خشکی در آن طرف دنیا، یا شاید ده روزی در پیش رو داریم و ورودمان شنبه یا یکشنبه روزی خواهد بود مثل فردا، به‌علاوه دوشنبه و سه‌شنبه هم. آن وقت است که این ماجرای متمدنانه به آخر می‌رسد. از این کشتی تناور هلندی که همین تازگی دور عرشه‌اش را پیموده‌ایم، سرعتی بیشتر از این بر نمی‌آید. و چه لازم هم که برآید؟ واحد زمانی‌ای که او در تناسب با موزونی دلنشینش به کار می‌گیرد، بی‌تردید طبیعی‌تر و سالم‌تر از ولع

رکوردشکنی پُر تاب و تکان غول‌هایی است که در شش یا حتی چهار روز این پهنه بی‌کران پیش رو را درمی‌نوردند. آهسته، آهسته. ریشارد واگنر می‌گفت سرعت سنخ‌وار آلمانی‌ها آندانته است - اما خب، در پاسخ‌های اغلب نارسا به این پرسش ابدی که «چه چیز سنخ‌وار آلمانی است؟» به کفایت قیاس به نفس می‌بینیم. وانگهی در بیشتر این پاسخ‌ها پژواکی منفی هست، به این معنی که برمی‌انگیزد مان هم‌رقم چیزهایی را «نالمانی» بدانیم که به هیچ‌رو نالمانی نیستند. به‌طور مثال آلیگرتو، شرتساندو، یا اسپریتوئوزو.^۱ سخن واگنر بجایتر می‌بود اگر که عنصر ملی را - با رنگ احساساتی‌ای که به این سخن می‌دهد - کنار می‌گذاشت و جانب وقار آهستگی را می‌گرفت که از دید من هم واقعی‌تری قابل تأیید است. کار خوب صبوری می‌طلبد، صدا البته کار بزرگ هم. به تعبیری دیگر: فضا زمان متناسب خود را می‌خواهد. از دید من هم گستاخی، بلکه خطاست اگر بُعدی از آن را بدزدیم و به تعبیری زمان را در پیوند طبیعی‌اش با مکان اتر سازیم. گوته که در انسان دوستی‌اش تردیدی نیست، با این حال شدت بخشیدن تصنعی به قدرت دریافت انسانی، یعنی میکروسکوپ و دوربین را نمی‌پسندید. پس یقین اگر او هم بود، با این دغدغه همسویی می‌کرد. اما همچنان جا دارد پرسیم مرز خطا کجاست؟ و آیا ده روز هم بسا مانند شش یا چهار روز گناه‌آلود نیست؟ اگر که بخواهیم جانب حرمت را نگاه بداریم، باید برای اقیانوس هفته‌ها وقت بگذاریم و به پشتوانه باد سفر کنیم که خود نیرویی طبیعی است؛ البته نیروی بخار هم که منبعش نفت است و نفت را ما برای گرم کردن

۱. همه از دانشواژه‌های موسیقایی است، در سنچش گام یا شتاب. - م.